

پیام آقای ابوالحسن بنی صدر
به مناسبت سالگرد انقلاب اسلامی ایران

انقلاب گذار به محبت و آزادی است

ایرانیان!

از زمانی که اصلاح طلبی دست آویز ماندن در حصار رژیم ملاتاریاگشت، انقلاب نیز خشونت معنی شد. اصلاح طلبان می گویند و فراوان که ایران تحمل انقلاب و خشونت دیگری را نمی آورد. چند نوبت توضیح نوشتیم که اصلاح و انقلاب دو کار هستند و نه یک کار و این دو کار را نمی توان بجای یکدیگر بکار برد. وقتی اصلاح ممکن است، انقلاب میسر نیست و زمانی که انقلاب باید، از اصلاح کار ساخته نمی شود. برای مثال، وقتی نظام سیاسی مردم سالار است، اصلاح آن در جهت توزیع هر چه بیشتر مسئولیتها در میان مردم و مشارکت فرد فرد مردم در اداره امور خویش، اصلاح کردن معنی می دهد و میسر است. همین کار را در نظام ولایت مطلقه فقیه نمی توان کرد. در این نظام انقلاب ممکن است. زیرا

۱ - باید رابطه دولت با ملت را واژگونه کرد و دولت را تحت حاکمیت ملت در آورد و

۲ - «مقام رهبری» را حذف و دولت را مردم سالار کرد. بدین ترتیب که بجای تمرکز اختیارات در رأس، از رأس تا قاعده دولت، به هر مقام، متناسب مسئولیتش، اختیار داد.

بدین قرار انقلاب خشونت نیست، تغییر رابطه ها و کاستن از زور و خشونت است.

و هنوز، «مردم تحمل انقلاب و خشونت دیگری را ندارند»، تکرار می شود. اصرار دروغ زنان بر تکرار دروغ، بر آنم داشت انقلابها را مطالعه کنیم. حاصل این مطالعه را در پاسخ به پرسش «انقلاب چه وقت روی می دهد؟»، با شما در میان می گذارم:

می دانید که پیامبر ما می فرمود: «دین جز محبت نیست» و قرآن تصریح می کند «در دین اکراه نیست». این دو بیان هم تصدیق تجربه هستند و هم ربط آزادی را با محبت خاطر نشان اهل خرد می کنند: برای آنکه انسان هیچگاه آزادی خویش را از یاد نبرد و در بی کران لا اکراه رشد کند، ارزشها و ضد ارزشها که به او پیشنهاد می شوند و یا خود به تصور می آورد، باید تجربه کردنی باشند. برای مثال، اعتیاد به مواد مخدر ضد ارزش است. زیرا به تجربه، زیانهای آن را یافته اند. زیان اول آن اینست که آدمی را از آزادی و سلامت خویش محروم می کند. پس آزادی و سلامتی ارزش هستند. و می دانیم که از کارهای قدرت مداران یکی اینست که کلمه و کلام را نگاه می دارند و معنای آن را تغییر می دهند تا ترجمان خواست قدرت بگردند. همین کار را با آزادی کرده اند. پس برای اینکه فریب ندهیم، آن تعریف از آزادی را باید بپذیریم که هر کس با هر میزان معلومات، بتواند تجربه کند: وقتی آزاد هستیم که دل را از اکراه خالی و از محبت پر می کنیم. از اینجا، به قاعده ای راه می بریم که همه روز بکارمان می آید:

هر رهنمودی، هر خوب و بدی، هر حلال و حرامی وقتی از اسلام است که تجربه کردنی باشد. اگر تجربه کردنی نشد، حکم زور است و از اسلام نیست. هر خوب و بدی و هر حلال و حرامی باید دل و دماغ را از اکراه خالی و از محبت و توانائی پر کند و اگر جز این کرد، سخن فریب است و از اسلام نیست.

بدین قرار، ولایت مطلقه فقیه از اسلام نیست. چرا که نه تنها تمامی اعضای یک جامعه باید

توانهای رهبری خویش را به اکراه و زور، تابع «ولی فقیه» کنند، بلکه «رهبر» نگون بخت نیز باید قوه رهبری خویش را تحت امر زور درآورد. این دین، دین اکراه و نه اسلام که استسلام است.

اما «دین جز محبت نیست» و «در دین اکراه نیست»، بیشتر از هر زمان، در جریان انقلاب بکار می‌آیند. زیرا واقعیتی را تصدیق کرده‌است که ره آورد تجربه است: بدون آنکه دلها از کین خالی و از محبت به یکدیگر پر شوند، انقلاب میسر نمی‌شود. در حقیقت، هر کس می‌داند وقتی دل از کین پر و سرگرفتار عصبانیت است، آدمی توان اندیشیدن و فعالیت را از دست می‌دهد. همکاری با دیگری نه تنها نیاز بدان دارد که آدمی اندیشه‌ای خلاق و دستی‌کار آ داشته باشد، بلکه همدلی با یکدیگر را نیز می‌طلبد. بنگرید وقتی ملتی به جنبش عمومی می‌آید، به چه میزان محبت و همدلی در وجود یک یک اعضای خود نیاز دارد. تا افراد یک ملت، دل‌های خویش را دریای محبت نکنند، جنبش عموم که موجهای این دریا است، در وجود نمی‌آید. ایرانیانی که از دیر باز به موازنه عدمی پی برده‌اند، یابنده و پیشنهادکننده این عرفان گشته‌اند:

زندگی شاد و بارور در گرو دلی پر از محبت است. هر اندازه دلها از محبت پر تر و هر چه همدلی‌ها بیشتر، زندگی جامعه شادتر، آزادتر و آهنگ رشد شتاب‌گیر تر.

از اینجاست که بسیار زود تر از آنکه موجها برخیزند، باید دریا، دل‌های پر محبت و همدلی‌های روز افزون، پدید آمده باشد. بسیار زود تر از آنکه اندیشه‌ی راهنما آینده‌ای را در نظر جامعه، مجسم کند، اندیشه‌ای جریان پیدا می‌کند که دل‌های افراد جامعه را از کین و قهر خالی می‌کند. احساس همبستگی و تعاون را قوت می‌بخشد. ایثار و فداکاری ارزشمندی می‌گرداند که راهنمای زندگی روز مره مردم یک کشور می‌شوند. در این دریا است که موجهای انقلاب بر می‌خیزند. اندیشه‌ی راهنما به این موجهای جهت می‌دهد. برای درک این امر که آیا ممکن است ملتی به انقلاب بر خیزد بدون آنکه دریای محبت شده باشد؟ و آیا باز ممکن است ملتی برای رسیدن به هدفی برخاسته باشد که جز از راه دوستی و همدلی بدان نمی‌توان رسید، هیچ بهتر از تأمل در اصول راهنمای انقلابها نیست. در انقلاب ایران، آزادی و استقلال و رشد و اسلامی بیانگر این اصول و گشاینده افق بی‌کران معنویت و لاکراه به روی انسان، اصول راهنما شدند. آزادی خالی کردن دل و دماغ از زور و اکراه و پرکردنش از محبت، آزادی خالی کردن رابطه‌ها میان انسانها از بار زور، آزادی خالی کردن دولت از بار زور، آزادی شرکت اعضای دوست یک جامعه در اداره امور خویش است و استقلال آزادی از سلطه بیگانه یا خالی کردن روابط با بقیت جهان از زور و اکراه است و رشد بازداشتن نیروهای محرکه از تخریب و بکار انداختن آنها در ساختن و آزاد تر شدن است و اسلام رهائی از استسلام، به یمن آموزش موازنه عدمی بمثابة اصل راهنما و درسهای محبت و عشق است. این اصول نمی‌توانستند راهنمای انقلابی بگردند که در آن، تمامی مردم شرکت جستند و گل را بر گلوله پیروز کردند، اگر ترجمان محبت و همبستگی و همدلی نمی‌شدند که پیشاپیش در مردم ایران پدید آمده بود. آیا آن همدلی و آن میل به فداکاری و آن ایثار روزهای انقلاب، همچنان، زبانزد ما ایرانیان نیست؟

آیا بیماری که نداند مداوای سلامت را به او باز می‌گرداند، تن به آن مداوا می‌دهد؟ اگر پاسخ منفی است که منفی است، یک ملت نیز تا نداند برای چه باید به حرکت آید، ممکن نیست برضد وضعیتی که دارد، تکانی بخود بدهد. آنها که معتاد تضاد هستند، راست نمی‌گویند که "مردم ایران می‌دانستند چه را نمی‌خواهند اما نمی‌دانستند چه را می‌خواهند." زیرا اگر نمی‌دانستند چه را می‌خواهند، نه دریای محبت پدید می‌آمد و نه موج بر می‌خاست. استبداد فراگیر ملاتاریا را علتها دیگرند:

در تمامی انقلابهای دیگر، حتی در انقلابهایی که روش قهرآمیز را بکار برده‌اند (جنگ استقلال امریکا، روسیه، چین، کوبا، الجزایر، ویتنام) نخست در جامعه، محبت ورزیدن، همدلی و همبستگی

و فداکاری و ایثار ارزش شده‌اند و سپس، بی‌غش‌ترین‌ها به مبارزه برخاسته‌اند. دشمن از آن رو باید از میان برداشته می‌شد، که جامعه در دوستی بزید و رشد کند. بدون بوجود آمدن روابط عاطفی میان جامعه و سازمانی که به مبارزه مسلحانه بر می‌خاست، سازمان پیروز نمی‌شد. در ویتنام، بزرگ‌ترین زور زمان از محبت شکست خورد.

و اگر تأمل را بیشتر کنیم، به واقعیتی چشم‌باز می‌کنیم که مثل روز روشن و در برابر چشمان ما بوده‌است و ما آن را نمی‌دیدیم: انقلابی که توانسته‌اند، پیشاپیش، بعد از پیروزی را چنان تدارک‌کننده‌ی زور و خشونت ارزش نگرند، پایدار شده‌اند. سازمانهای سیاسی که نتوانسته‌اند میان اعضای خود، دوستی و همدلی و اعتماد بنفس و اعتماد به یکدیگر را بیشتر کنند و عواطف جامعه را نسبت به خود، تقویت کنند، گروه‌ک شده و از میان رفته‌اند. و انقلابی که با پیروزی، هر نقشی را از محبت و بنابراین از آزادی ستانده و همه نقش را به زور بخشیده‌اند، از میان رفته‌اند. دینها که دوام تاریخی آورده‌اند و در عصر ما، انقلابهای امریکا و فرانسه و هند انقلابهای پایدار و انقلاب روسیه ناپایدار بوده‌اند. اگر تجربه انقلاب اسلامی ایران را پی‌بگیریم، انقلاب ما، ایران ما را امام عصر جدید می‌گرداند. چنین باد.

دانشجویان ایران!

نه انقلاب با قهر یکی است و نه پیروزی بر بقایای نظام استبدادی، نیازمند حرکت قهر آمیز است. انقلاب ایران تجربه‌ایست که موفق کردن آن، درگرو خالی شدن از کین و قهر و آزاد کردن ایران از استبدادی است که زور عریان گشته است.

مطالعه‌ای که حاصل آن را به شما ارمغان می‌کنم، مرا، بیشتر از پیش مطمئن کرد، بعد از پیروزی نخستین انقلاب و بهنگام بنای نظام دولتی جدید، زور و خشونت را دو دسته در کار می‌آورند: آنها که قدرت را از دست داده‌اند و تقلا می‌کنند باز آن را بدست آورند و آنها که هدف انقلاب را رها می‌کنند و در پی تصرف قدرت می‌شوند. این دو دسته، بدون توسل به قدرتهای خارجی، نمی‌توانند بقدرت برسند و هرگز نرسیده‌اند. آتش جنگهایی که بعد از هر انقلاب روشن گشته است، این دو دسته روشن کرده‌اند و آنها را از راه همدستی با قدرتهای خارجی.

در انقلاب ایران، اشتباه این شد که بجای آنکه از پیش، نظامی را تدارک کنیم که دولت و رابطه دولت با ملت را از زور و خشونت خالی کند، به شخص اعتماد کردیم. گمان بردیم با وجود عالی‌ترین مقام مذهبی در رهبری، ایران بعد از انقلاب از زور و قهر خواهد آسود. خیال آسوده می‌کردیم که مردی عارف در رهبری انقلاب است که به دل او، وسوسه قدرت طلبی و قدرت‌مداری، راه‌نیز نمی‌جوید. او مردم را به خالی کردن دلها و دماغها از زور و اکراه و پرکردن دلها از محبت و سرها از اندیشه و دانش بارور می‌خواند. ولی به این چشم داشت، خیانت شد. او پرکردن دلها را از کینه، ارزش خواند. او جنگ را نعمت خواند. او خشونت را در کار آورد که از یک نظر، در همه تاریخ ایران، مانند نداشت. از نظر خیانت به چشم داشت و امید ملتی که گل را بر گلوله پیروز کرد.

چرا او چنین کرد؟ زیرا ولایت مطلقه بدون اکراه و کین و خشونت و جنگ و فساد و خیانت، استقرار نمی‌جست. و این استبداد دیر نمی‌پاید زیرا بنای اندیشه راهنمای انقلاب ایران بر محبت است.

پس راست نیست که «مردم ایران انقلاب و خشونت دیگری را نمی‌خواهند». راست اینست که مردم ایران می‌خواهند خشونت و اکراهی نباشد که ملاتار یا در کار آورده‌است.

برای آنکه این بار تجربه انقلاب در نیمه رها نشود، بر شما دانشجویان است که ایران را دریای بی‌کران محبت و شادی و امید بگردانید. سختی زندگی در استبداد ملاتار یا هر چه بیشتر، نیاز به محبت و شادی برای برانگیختن جنبش عمومی نیز بیشتر. به همان نسبت که دلها را از محبت، از عواطف

همبستگی و همدلی پر می‌کنید، اعتماد شما به خویشن بیشتر و انزوای ملاتار یا کامل تر می‌شود. بر شما است که بدانید:

● هر جمع و حتی هر فردی که موضع حق را ترک نکند، پیروز می‌شود. هرگز ممکن نیست زور بر حق پیروز شود. مگر آنکه صاحبان حق را از حق جدا و به میدان زور کشانده و از خود کند. این امر که راه غلبه بر انقلابیان، جدا کردن آنها از حق است، شناخته و تحت عنوان «القای ایدئولوژی» موضوع بحث محققان شده بود. با وجود این خطائی در تشخیص وجود داشت: تصور می‌شد این سلطه‌گر است که ایدئولوژی خود را القاء می‌کند. همچون شیطان کلام را نگاه می‌دارد و معنای آن را وارونه می‌سازد. اما مطالعه و ملاحظه رفتار ملاتار یا مرا به این نتیجه رساند که

۱- در جریان ایجاد نظام دولتی جدید است که جویندگان قدرت القاء پذیر می‌شوند. و
۲- این جویندگان قدرت هستند که بر آن می‌شوند اندیشه راهنمای انقلاب را با قدرت و زیادت طلبی آن سازگار کنند. همانسان که بنی امیه به سراغ فلسفه یونانی رفت و اصل راهنمای ثنویت و جبر را از آن اخذ و وارد اسلام کرد. و ... و همانسان که ملاتار یا به اسلام همان معنی را داد که استسلام دارد. و

۳- اگر جامعه‌ای زبان ابهام را نپذیرد، القای ایدئولوژی غیر ممکن می‌شود.
پس، استعداد های رهبری خود را بکار گیرید. امامت استعداد رهبری است که به موجود زنده امکان می‌دهد در بی‌کراه، زندگی کند و هرگاه زوری بر او وارد شد، بتواند خود را از آن آزاد کند. علامتهای اینکه شما توان رهبری خویش را بکار می‌برید، اینها هستند:

۱- عمل بگردید و نه عکس العمل و
۲- زبان تجربه بکار برید. سخنی بگوئید که شنونده بتواند تجربه کند. زبان فریب، چه روشن و خواه مبهم، زبانی است که نمی‌توانید تجربه کنید. اگر واکنش رژیم وقتی زور بکار می‌برد نشود، اگر زبان فریب را از هیچکس نپذیرید، قلمرو زورگویی زورباوران و زور مداران و وسط بازان بسیار محدود می‌شود. در بیرون آن، فضای باز اندیشه و عمل، از آن شما می‌شود.

● اصول راهنمای انقلاب را بایستی در خود عمل کنید. آزادی نه دادنی و نه گرفتنی است. آزادی ذاتی هستی شما و در شما است، کافیت از آن غافل نشوید. برای آنکه هیچگاه از آزادی خویش غافل نشوید، دل را همواره از محبت و امید پر کنید و سر را از خلاقیت باز ندارید. اگر اکراه در کار نیارید و سر را به حال خود بگذارید، بنا بر طبیعت خویش، خلق می‌کند و در جریان خلق است که شما آزادی و آن نشاطی را در خود می‌یابید که «نه آنست که آید به بیان».

● هیچ استبدادی بر جانمی ماند مگر آنکه نیروی محرکه ای که در نسل جوان یک جامعه است، در پیراهه تخریب افتد. استبداد تا می‌تواند اسباب فراهم می‌آورد که جوانان از کین و یأس و خشونت پر شوند. اعتیادها و دیگر نابسامانیهای اجتماعی مجاری ای هستند که در آنها، نیروهای محرکه به زور ویران ساز بدل می‌شوند و در ویران کردن انسان و محیط زیست اجتماعی و طبیعی بکار می‌افتند. پس، مشخص ترین کوششی که بدان می‌توانید جامعه جوان ایران را از کین و خشونت خالی و از محبت و امید و ابتکار پر کنید و از تنگنای اکراه به بی‌کراهش راه برید، مبارزه با اعتیاد و فحشا و دیگر نابسامانیهای اجتماعی است. به سنت دانشگاه در سالهای ۴۰، مراجعه کنید و تا از اثر این مبارزه در به حرکت آمدن جامعه، مطمئن شوید. در واقع، بدین مبارزه است که موفق می‌شوید در درون خانواده ها و در تمامی جامعه، همدلی و همبستگی و اراده همکاری برای برداشتن استبداد، این واپسین مانع، را پدید آورید. این آن راهی است که استبداد توان بستن آن را بر شما ندارد.

● جوانان بکسانی می‌مانند که آینده خانه آنها است و باید این خانه را بسازند و در آن، سکنی گزینند. زنان جوان، بنا بر فضل مادری، نه تنها باید در ساختن فردا شرکت کنند، بلکه ساختن فردای

فردان نیز بر عهده آنها است. چرا که مادران فردای فردا، آنها بندگان هستند. پس وقتی جامعه جوان فضای زندگی اجتماعی را بسته می‌یابد، ناگزیر از تصور فردائی بدتر از امروز، در ناامیدی و خشم می‌شود.

برای مثال، حکومت آقای خاتمی، تسلیم شد

و بودجه‌ای را به مجلس برد که واقعیتها را با چنان روشنی و دقتی تصویر می‌کنند که کم سو ترین چشمها نیز می‌توانند آنها را ببینند. یکچند از این واقعیتها عبارتند از:

* بودجه ای که در آن، یارانه بر مالیات فزونی دارد، از تولید داخلی بدست نمی‌آید. پس تولید داخلی مازاد ندارد که دولت بتواند بخشی را بعنوان مالیات اخذ کند. کسری دارد و دولت با دادن یارانه جبران می‌کند. بودجه از نفتی بدست می‌آید که به بهائی ناچیز، به غرب جریان دارد. ۶ میلیارد دلار از بودجه، از وام خارجی است. و هنوز کسر دارد. ثروتهای طبیعی کشور را فروخته‌اند کفایت نکرده‌است. پیش فروش کرده‌اند، کفاف نداده‌است، اینک به حراج گذاشته‌اند. نمی‌بینید با چه وقاحتی می‌گویند زیان «تنبیهات اقتصادی» به شرکتهای امریکائی می‌رسد؟! پس این بودجه به شما می‌گوید: فردا که شما باید زندگی کنید، شمارا جز فقر سیاه نیست. حال بگوئید: آیا می‌توانید جبر سرنوشتی را بپذیرید که استبداد ملاتاریا تدارک می‌کند؟

* بودجه به شما می‌گوید اقتصاد کشور، اقتصاد تولید نیست. به این دلیل که بودجه برداشتی از تولید نیست. بنا بر این، نه کار که بیکاری و فساد بزرگ (رانت یا ثروت باد آورده‌ای برابر ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی) و فسادهای همگونی بسیار پدید می‌آورد. در جامعه ای که استبداد فرهنگش را عقیم و اقتصادش را اقتصاد مصرف کرده‌است، نسل جوان محروم از کار چگونه می‌تواند آینده را بسازد؟

* بودجه به شما می‌گوید که درآمد سرانه کاهش می‌پذیرد. در نتیجه، استعدادها و سرمایه‌ها از کشور می‌گریزند. حال بگوئید: فشارها، از جمله کمی درآمد، بیکاری، تورم، رکود و... را چگونه تحمل می‌کنید و تا چه وقت تحمل می‌کنید؟

* بودجه به شما می‌گوید خارجی شده است یعنی حاصل فروش و پیش فروش و حراج ثروت کشور و گرفتن وام از خارج است. پس رابطه با غرب، قائمه حیات استبداد ملاتاریا است. در این رژیم که گردانندگان اصلی آن، ایران گیتیها هستند، ممکن نیست سیاست خارجی دنباله سیاست داخلی بگردد. این امریکا و غرب نیست که توانا است این ملاتاریا است که به محور کردن رابطه با امریکا و غرب نیاز دارد. این بر شما است که پاسخ بدهید: چرا با وجود فراهم بودن همه اسباب دست یافتن بر استقلال، می‌گذارید ملاتاریا اینسان کشور را در حلقه آتش و شمارا در فقر همه جانبه نگاه دارد؟ این فشارها جوان را بخشم می‌آورد. اما خشم راه حل نیست، ویرانگر توانهای جوانان است. کار بایسته آنست که از برابر واقعیتها نگریزید. شما که دانشجو هستید می‌دانید هر پدیده‌ای ساخته یک رشته فعل و انفعالات در مجموعه ای از رابطه‌ها است. پس مسائلی که در ایران با آنها رو برو هستید، ساخته نظام اجتماعی - سیاسی و روابطش با دنیای خارج هستند. باز علم به شما می‌گوید اگر نظامی مجموعه بفرنجی از مشکلات را ساخت، اصلاح آن نظام به تغییر آنست. زیرا انتظار حل مشکلات را از این نظام داشتن به آن می‌ماند که از میکروب و ویروس بخواهی لطف کنند بیماری پدید نیابند! حال بگوئید چه وقت جرأت گفتن این واقعیت را به خود و جامعه خود پیدا می‌کنید؟

● بدیهی است که باید از وجود راه حلها مطمئن شوید و جامعه را نیز مطمئن کنید. تا جامعه نداند چه را باید بخواهد، بر ضد استبداد فسادگستر بر نمی‌خیزد. اگر دادن اطمینان که راه حلها وجود دارند و اندیشه راهنما، شامل اصول راهنما و راه حلها وجود دارند، کفایت می‌کند، به شما اطمینان می‌دهم که این اندیشه راهنما وجود دارد. آنها که تجربه انقلاب را رها کرده‌اند، تجربه خود را پیش از کودتای خرداد ۶۰، رها کرده‌اند. بدون وقفه، وضعیت ایران را مطالعه کرده و راه حلهای مشکلات را یافته و پیشنهاد کرده‌اند. اما شما می‌دانید که نه اطمینان دادن و نه حتی در دسترس

داشتن اندیشه راهنما، کفایت نمی‌کند. باید اندیشه در جامعه جریان پیدا کند. این بار نظام آینده باید پیشاپیش شناخته و پذیرفته شود. پس باید حصار سانسورها را ویران کنید. اصول راهنما و راه حلها را میان خود و با جامعه در میان بگذارید. نظام جانشین را تمرین کنید:

* جامعه دانشجویی از شما دانشجویان تشکیل می‌شود. شما باید بتوانید مردم سالاری بر اصل مشارکت را در دانشگاهها برقرار کنید. در محیطهای دانشگاهی، می‌توانید این مردم سالاری مترقی را که شرکت دادن عموم دانشجویان در سازمان دادن به محیط علمی، متناسب با آزادی جریان اطلاعات و اندیشه هاست، تمرین کنید. خالی کردن محیط دانشگاه از زور و اکراه و خشونت، کاری است که شما بدان توانا هستید.

* چماقداران را که از خدا شرم نمی‌کنند و خدا را چماق زورگوئی یعنی ضدیت با خود خدا می‌کنند، تنها شما می‌توانید از صحنه برانید. اگر ابتکار عمل را در دست بگیرید، بزودی موفق می‌شوید بساط چماقداری را از ایران برچینید. در جریان انقلاب، جوانان با دادن گل به سربازان، ارتش را از دست شاه بیرون بردند. به چماقداران هیچ کینه نشان مدهید. آنها را مطمئن کنید که از اینکه آنها آلت فعل زورمداران شده‌اند، رنج می‌برید. در همان حال، با قاطعیت، به آنها حالی کنید که به هیچ رو، تسلیم حکم چماق نمی‌شوید. اگر برنامه‌های خود را برغم حضور چماقداران اجرا کنید و چنانچه چماقداران در صدد مزاحمت بر آمدند، دریا شدید و آنها را فراگر فتید، زود است که «رهبر» متوجه می‌شود دیگر کاری از چماقدارانش ساخته نیست. چماقداران به اتکای قوای سرکوب تحت امر «رهبر» به اجتماعات حمله می‌کنند. پس باید همان روش را در پیش بگیرد که در دوران مرجع انقلاب، با موفقیت، بکار رفت. آن زمان، موجهای مردم بر می‌خاستند و چماقداران را در میان می‌گرفتند و خنثی می‌کردند.

چماقداری یکی از ابزار سانسور است. شما نمی‌توانید به انتظار بنشینید وزارت کشوری چماقها را بشکند که قوای انتظامی در اختیارش نیست. بر شما است که چماقها را بشکنید.

* مطبوعات رژیم ابزار اصلی سانسور هستند. آنها بر اصل ثنویت تک محوری (محور فعال)، «رهبر»، «نظام مقدس»، این یا آن جناح رژیم، جز نیمی از واقعیت را بیشتر نمی‌توانند ببینند که بزرگترین دروغها است و تا واقعیت را وارونه سازند، نمی‌نویسند و نمی‌گویند. زمانی را در نظر مجسم کنید که روحانیت در سکوت فرورفته بود و آقای خمینی در نجف منزوی بود. همه جا از صدا افتاده بود جز دانشگاه. در آن دوره‌ها، آقای خمینی جز به دانشجویان پیام نمی‌داد و به مناسبتی گفت: کاری که آنها کرده‌اند، تمام روحانیت تکرده است.

آن زمان، این دانشجویان بودند که در درون و بیرون مرزها، جریان اطلاعات و اندیشه‌ها را برقرار کردند و این جریان بود که سیل شد و رژیم شاه را برد. این دانشجویان و طلاب حوزه‌ها بودند که ایران را به حرکت درآوردند.

امروز، امکانات فنی صد چندان شده‌اند و شمار شما دانشجویان بسیار بیشتر گشته است. نمی‌توانید بنشینید و نظاره کنید. باید برخیزید و عمل کنید. با برقرار کردن جریان اطلاعات و اندیشه‌ها، میان خود و میان جامعه، هم قهر زدائی می‌کنید و هم اراده تغییر را بر می‌انگیزید و استوار می‌گردانید.

مردم ایران!

به شما می‌گویند ملاتاریارژیمی نیست که بدون قهر شر خود را بکنند. استفاده از قهر نیز این خطر را دارد که ایران را به افغانستان دیگری بدل کند. دروغ می‌گویند. چرا که در حقیقت، با خالی شدن جامعه از قهر، این رژیم جای خود را به نظام مردم سالاری می‌دهد که شما خود در اداره آن شرکت می‌کنید. آیا تا ملاتاریا جامعه را از قهر نیناباشد، توانست استبداد خیانت و جنایت و فساد

گستر را مستقر کند؟

پس بر شما است که عواطف خویش را به یکدیگر اظهار کنید. در فرصت پیروزی تیم فوتبال ایران، آیا این عواطف عالی انسانی شما نبود که در انفجار شادی، ابراز شد؟ پس چرا فرصتهای شادی را مغتنم نشمارید و محیطهای زندگی خویش، بخصوص محیط خانوادگی را همه محبت و امید و شادی نگر دانید؟ می گوئید در این زندگی سخت، ایران ماتم کده گشته است. کسی با شما سخن می گوید که سختیها را با دلی پر از محبت و امید و شادی، بر خود آسان کرده است. تکرار می کنم هر چه سختیها بیشتر، نیاز شما به محبت، همدلی و امید و شادی بیشتر. و هر اندازه دلهای شما از محبت و امید و شادی پر تر، اراده شما برای بر افکندن نظام استبدادی، استوار تر. شما مردم ایران، بسیار پر عاطفه اید. این عواطف را تنها در مقام همدردی ابراز نکنید. در مبارزه با استبداد ملاتاریا اظهار کنید. جامعه خود را از قهر خالی کنید، خواهید دید رژیم ملاتاریا چون برف آب می شود.

تجربه نزدیک به دو دهه بر شما آشکار کرده است که رژیم ملاتاریا مسئله ساز است و مسئله حل کن نیست. این رژیم خود مسئله ایست که جز شما کسی نمی تواند حل کند. شما با خالی کردن خود از زور و قهر، با خالی کردن روابط میان خود از زور و قهر، زمینه را برای تغییر نظام سیاسی بدون خشونت ممکن می سازید. چرا که رژیم ملاتاریا یک طرفه نمی تواند زور و خشونت بکار برد. بنگرید که هر نوبت شما جنبش عمومی بدون خشونت کرده اید، رژیم تسلیم اراده شما شده است. شما باید به تجربه دریافته باشید که با خشونت، جنبش عمومی ممکن نمی شود و جنبش خشن غیر عمومی را رژیم سرکوب می کند. پس می دانید که اگر دریای محبت و عاطفه بگردید، استبداد ملاتاریا در کام شما ناچیز می شود. این تجربه موفق است که دائم باید تکرار کنید.

سنت ایرانیان این بود که جامعه خود را بروی دولت استبدادی می بستند. این سنت را تازه کنید. در همان حال که جامعه خود را به روی استبداد ملاتاریا می بندید، تجربه انقلاب بی مانند خود را پی بگیرید. میان شما و هدف، ملاتاریا بیشتر فاصله نیست. این فاصله را بردارید. ایران به هیچ انقلاب دیگری نیاز ندارد. نیاز دارد که فکر هیچ تجربه جدیدی را نیز نکند. زیرا کار کشور تکرار تجربه های نیمه تمام خواهد شد و به این تجربه ها تباه خواهد گشت. بنا بر این، کار بایسته آنست که تجربه انقلاب را تا پیروزی، یعنی تا استقرار نظام مردم سالاری بر وفق اصول راهنمای انقلاب ایران، پی بگیرید.

افق روشن شده است. ملتی که شما هستید به جهانیان گفته اید نظام ضد اسلامی ولایت فقیه را نمی خواهید. این نظام در نظر مرده است و در عمل نیز باید بمیرد تا ایران شادابی زندگی را در استقلال و آزادی، باز بیاید. میعاد ما، آن ایران است. به کوشش ما، صبح امید نزدیک می شود.

منتخب شما ابوالحسن بنی صدر